

تاریخچه پیدایش باب و بهائیت (قسمت اول)

علی بورونی

منبع: نشریه حوزه اصفهان، شماره یک و دو

مقدمه

در روزگاری که ابرهای تیره ظلم و جنایت آسمان دنیای انسانی را پر کرده و ناله مظلومان و بی‌کسان با فریادهای پیرمردان و بیوه زنان در هم پیچیده شده و چشمان بی‌رمق یتیمان در جستجوی ناجی و فریاد رسی بود تا شاید دست آنان را گرفته و از زیر بار زورگوییها و تعدیها بیرونشان آورد. ناگهان زمزمه‌هایی از گوشه و کنار ایران به گوش رسید. بارقه‌ای از امید در دل آنان پدید آمد، از یکدیگر می‌پرسیدند، چه شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ آیا آرزوی دیرینه تحقق یافته؟ آیا کسی که انتظارش را می‌کشیدیم از سفر بازگشته! و صدها سؤال دیگر که جواب کاملی نداشت. کم‌کم جنجال و هیاهو بالا گرفت، هر روز خبرهای تازه‌ای در شهر برای گفتن وجود داشت. عده‌ای با شور و شوق از ظهور او سخن می‌گفتند و عده‌ای نیز تکذیب می‌کردند و دسته‌ای نیز با شک و تردید فقط به این سخنان گوش می‌دادند، کم‌کم جناح بندیها و موضعگیری‌هایی از طرف معتقدان و منکران رخ نمود و پس از مدت کوتاهی جنگهای خونین و برادر کشیهای وحشیانه‌ای را در پی داشت. و این آغازی بود برای خونریزیها و درگیریهای بعدی که سالها ادامه پیدا کرد. فرقه و دین جدیدی پیدا شد و گروهی از شیعیان و مسلمانان را از کیش اصلی خویش دور کرده و تا جایی که پیش رفت که از دست موء سسان اولیه این دین جدید که ایرانی تبار بودند نیز خارج شد و سراز امریکا و انگلستان در آورده و موطن آن در اسرائیل و امریکا قرار داده شد.

مؤسس اصلی

مؤسس اصلی این آیین جدید، سید علی محمد شیرازی ملقب به باب با دعوی امام زمانی عده‌ای را به سوی خود کشیده، احکامی را صادر کرد و قوانینی را پایه گذاری نمود که اندکی پس از او

قسمتی از آنها توسط مریدانش نسخ شده و احکام دیگری جایگزین آن شد و این سیر نسخ و جایگزینی تا کنون ادامه پیدا کرده است و مبالغه نیست اگر بگوییم که نسبت به کیشها و فرقه های دیگر، بیشترین تغییرات و نزاعها را می توان در این فرقه یافت، زیرا اصل اولیه آن بر پایه نسخ قوانین و مقررات اسلام بنا گذارده شد و هر کدام از رهبران آن در زمان خود قسمتی از احکامی را که از طرف رهبر پیشین صادر شده بود بر هم می زدند و احکام جدیدی را می آوردند. در این میان بیشترین سود را کسانی بردند که سالها چشم طمع به این سرزمین حاصلخیز را داشته اند و هر روز به هربهانه ای سعی می کرده اند سیاست مخصوص خویش با نام تفرقه بینداز و حکومت کن را به اجرا گذارده و از آب گل آلود ماهی بگیرند. فرقه بابی و بهایی که يك روز خود را به آغوش روس و روز دیگر به دامن انگلستان و روز دیگر به دامن آمریکا و اسراییل انداخته اند وسیله خوبی بودند تا سالها اغتشاش و نا آرامی را برای ایران به ارمغان بیاورند و سود سرشاری به این دولتهای استعماری برسانند اگر چه در این راستا کتابهای زیاد و مفصلی نوشته شده و ماهیت این فرقه از لحاظ اعتقادی و سیاسی و غیره مورد بررسی قرار گرفته است ولی هنوز کسانی هستند که نا آگاهانه و از روی بی اطلاعی فریب خورده و با شعارهای پوچ این فرقه از قبیل "لیس الفخر لمن یحب الوطن" و "تساوی حقوق زن و مرد" هویت اسلامی خویش را باخته و کورکورانه عقاید آنان را بازگو می کنند. گفتار حاضر چکیده و خلاصه شده چندین کتاب است که در رد عقاید این فرقه نوشته شده که به صورت اجمال در آمده و اطلاعاتی را به صورت محدود در اختیار خواننده می گذارد. تا به گوشه هایی از نیرنگها و فریبهای مردمانی جاه طلب و دغلباز که جز فساد و فتنه در امت اسلام فکری دیگر نداشته اند پی برده و به برخی از نقشه هایی که پیر استعمار هر روز برای کشورهای اسلامی می کشد آگاه شوند. امید است مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفته و به لغزشها و خطاهایی که در این نوشته به چشم می خورد با نظر لطف و اغماض بنگرند.

کودکی و نوجوانی علی محمد باب

سید علی محمد باب بنیانگذار فرقه بابی در روز اول ماه محرم سال 1235 هجری قمری مطابق با سوم یا بیستم اکتبر 1819 میلادی در عصر سلطنت فتحعلی شاه به دنیا آمد. و چنانچه در ظهور الحق فاضل مازندرانی که از نویسندگان بابی است آمده: "پدرش سید محمد رضا شیرازی که به خاطر شغل بزازی او را سید محمد رضا بزازی می گفتند در ایام کودکی سید علی محمد از دنیا رفت. از آن پس علی محمد تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بیگم و دایی خود بنام سید علی در آمد. سید علی در کودکی توسط دایی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء (بیت العباس) شیراز واقع بود فرستاده شد." اگرچه بابیان و بهاییان اعتقاد به علم لدنی پیامبران و بالتبع باب دارند

چنانچه کمال الدین بخت آور مبلغ بهایی در کتاب بحث در ماهیت دین و قانون این گونه می گوید: "... از این لحاظ می توان گفت: پیامبران آسمانی مربیان حقیقی عالم بشریت اند زیرا که اولاً مربی کامل کسی است که قائم به ذات بوده و محتاج به کسب کمالات از دیگری نباشد". ولی خود سید علی محمد در بیان عربی درباره رفتن به مکتب چنین به معلم خود خطاب می کند: "یا محمد (شیخ محمد عابد) فلاتضربنی قبل ان یقضی علی خمسة سنة ... و اذا اردت ضرباً فلاتتجاوز عن الخمس و لاتضرب علی اللحم الا وان تحل بینهما سترافان ادیت تحرم علیک زوجتک تسعة عشر یوما" یعنی: "ای محمد آموزگارم، مرا قبل از آن که پنج سال بر من (در مکتب تو) بگذرد نزن، و اگر خواستی بزنی از پنج ضربه تجاوز نکن و بر گوشت مزین مگر این که بین گوشت و وسیله زدن پارچه ای قرار دهی. اگر چنین نکردی 19 روز همسرتو بر تو حرام است". و برای اصلاح کردن این اعتراف و تبرئه کردن سید علی محمد باب یکی از بابیان در کتابی به نام مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی) چنین می نگارد: "خال (دایی) حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد بردند. هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای این که به میل خال بزرگوار رفتار کنند به مکتب شیخ عابد تشریف بردند. شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بشمار می رفت. سفر به بوشهر بعد از مدتی دائیش او را به بوشهر می برد و در آن جا است که سید علی محمد به کارهای عجیبی مانند تسخیر ستارگان دست می زند چنانچه زعیم الدوله در کتاب مفتاح الابواب چنین می نویسد: "او را به بوشهر فرستادند تا بیست سالگی نزد دایی خود بود و در این ایام به کارهای روحی می پرداخت و به تسخیر ستارگان و کواکب اشتغال داشت، به بام کاروانسرای حاج عبدالله که حجره دائیش در آن جا بود می رفت و سر برهنه تا عصر می ایستاد و اورادی می خواند و در نتیجه نوبه های شدیدی بر او غلبه کرد و قوای جسمی او را تضعیف نمود و نصایح دایی او هیچ تأثیری در وی نکرد". و در تاریخ نبیل زرنندی با صورت محترمانه تری چنین نگاشته شده است: "حضرت باب غالب اوقات که در بوشهر بودند وقتی که هوا در نهایت درجه حرارت بود چند ساعت به بالای بام تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت درجه حرارت بر او می تابید و لکن هیکل مبارک قلباً به محبوب و افعی متوجه بود ...". و میرزا آقاخان کرمانی (داماد صبح ازل) در کتاب هشت بهشت می نویسد: "در آن ایام نموز که در بوشهر آب در کوزه می جوشید، با کمال نزاکت تمام آن ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار (میرزا علی محمد) در بلندی بام ایستاده و در برابر آفتاب به زیارت عاشورا، ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند". سفر به عراق پس از چند سال سید علی محمد به کربلا می رود و در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر می شود و با شاگردان وی و از جمله ملاحسین بشرویه ای که بعدها به او ایمان آورد آشنا می گردد چنانچه در مطالع الانوار این گونه آمده است: "پس از سه روز همان جوان (سید

علی محمد) و ارد محضر درس سید شد و نزدیک درب جلوس نمود، با نهایت ادب و وقار درس سید را گوش می داد. بازگشت به شیراز و ادعای سید علی محمد بر بابیت و قائمیت پس از این که سید علی محمد از کربلا به موطن خود بازگشت توسط نامه با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت و در یکی از سوره های کتاب احسن القصص خود می گوید: "أَنَّ اللَّهَ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقِصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيَّ عِبْدَهُ لِتَكُونَ حُجَّةً لِلَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلَى الْعَالَمِينَ بَلِيغاً". یعنی خداوند تقدیر کرد که این کتاب در تفسیر احسن القصص از ناحیه محمد (امام زمان) فرزند حسن محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب بیرون آمده بدست بنده اش (علی محمد) تا حجت خدا از طرف "ذکر" به جهانیان ابلاغ گردد. پس از مکاتبات و مراسلات هیجده نفر از شاگردان سید کاظم رشتی توسط ملا حسین بشرویه ای ملقب به "باب الباب" نیابت باب را پذیرفتند و ملقب به حروف "حی" شدند که به حساب اجد معادل با عدد 18 است. و این در اولین مرحله ادعای سید علی محمد بر بابیت بود لذا در احسن القصص اقرار به وجود امام زمان (عج) کرده است و خود را در زمره فدویان او قرار داده است. و می گوید: "بِأَبْقِيَةِ اللَّهِ قَدِ افْدَيْتَ بِكُلِّ لَيْلٍ لَكَ وَرَضِيْتَ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمْنَيْتَ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ". یعنی: "ای بقیة الله همه وجودم را فدای تو کردم و راضی شدم که در راه توبه من فحش و ناسزا بگویند و آرزوی جز مرگ در راه محبت تو ندارم". "قُلْ إِنْ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ عِنْدِهِ حُجَّةٌ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ وَانَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنِي أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِهِ" یعنی: "بگو خداوند آفریننده آسمانها و زمین است. حجت او قائم منتظر از طرف اوست. او بر حق است و من بنده ای از بندگان او هستم". و در صحیفه عدلیه می نویسد: "و اشهد لا وصياء محمد - صلی الله علیه و آله - بعبد علی - علیه السلام - ثم بعد علی، الحسن ثم بعد الحسن، الحسين ثم بعد الحسين علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد جعفر ثم بعد جعفر موسی ثم بعد موسی علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد علی الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر و حجتك و بقیتك صلوتك عليهم اجمعين". این ادعای باب از سال 1260 قمری در سن 25 سالگی شروع شده و تا سال 1264 ادامه پیدا کرد تا این که در اوایل سال 1264 ادعای بابیت را به قائمیت بدل نمود و به همین جهت فاضل ما زندرانی در کتاب ظهور الحق مطلب را این گونه توجیه می کند که: "در ابتدای امر خود را به نام باب و عبد بقیة الله معروف فرمودند که علی رغم القوم ایشان را مبعوث از امام غایب محمد بن الحسن - علیه السلام - تصور کردند".

مشاهیر اصحاب باب

مشاهیر اصحاب و پیروان باب، میرزا یحیی (صبح ازل) و حسینعلی (بهاء اللّٰه) در سال 1260 قمری، دو نفر به سید علی محمد باب ایمان آورده و از پیروان و فدویان او شدند که بعداً در ادامه راه او نقش به سزایی داشتند و آن دو میرزا یحیی و میرزا حسینعلی بودند. این دو برادر فرزندان میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بودند، میرزا عباس از اهل نور مازندران بود و در دستگاه امام وردی میرزا که مدتی حاکم تهران و مدتی حاکم کرمان بود سمت منشیگری داشت. حسینعلی بهاء در سال 1233 هجری (دو سال قبل از تولد سید علی محمد) در تهران متولد شد. او در تحت کفالت پدرش میرزا عباس بزرگ شد و بنا به نوشته آیتی در کشف الخیل و ابوالفضل گلپایگانی مدتها نزد میرزا نظر علی حکیم درس خوانده است و مدت دو سال که در سلیمانیه کردستان بوده تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالرحمن عارف ادامه می داد. وی به عرفان و متصوفه علاقه داشت و در همان کودکی با عرفا و نویسندگان و فضلا بجهت پدرش معاشرت داشت. از این رو وقتی بزرگ شد در سلك درویشان در آمد و چنانچه از عکسی که به او نسبت داده اند پیداست دارای گیسوان بلند و موهای پریشان بوده است. همانطور که پسرش عبدالبهاء در مقاله سیاح اشاره کرده است "وقتی که آوازه بابیت سید علی محمد باب منتشر شد، در سن 27 سالگی حدود سال 1260 هجری به او ایمان آورد و در سلك اصحاب او در آمد". و این قسمت در کواکب الدریه آیتی آمده است. میرزا اجانی کاشانی یکی دیگر از طرفداران باب میرزا اجانی کاشانی است و جزء سی و دو نفری است که در سال 1268 در جریان ترور ناصر الدین شاه به قتل رسید. او صاحب کتاب نقطه الکاف است. این کتاب در تاریخ ظهور باب و شرح حوادث 8 سال اول تاریخ فرقه بابیه است و مستشرق معروف ادوارد برون انگلیسی، نسخه منحصر به فرد این کتاب را در کتابخانه پاریس به دست آورده و مقدمه مبسوطی بر آن نوشت و خود در کار چاپ آن نظارت نمود. این کتاب محتوی 66 صفحه مقدمه و 296 صفحه اصل کتاب و هر صفحه آن دارای 25 سطر است و در چاپخانه (بریل) در (لیدن) از شهرهای هلند بوسیله ادوارد برون به چاپ رسیده است.

قرّة العین، طاهره

قرّة العین که نام اصلی وی زرین تاج و بنا به نوشته بهائیان ام سلمه است یکی از افرادی است که پس از میرزا یحیی (صبح ازل) و میرزا حسینعلی (بهاء اللّٰه) بیشترین نقش را در تحکیم بابیت داشته است. او دختر ملا محمد صالح مجتهد قزوینی است، در شهر قزوین در سال 1230 یا به قول آیتی در کواکب الدریه در سال 1231 متولد شد. وی در نهایت زیبایی بود و اندام بی نظیری داشت. او نزد پدرش ملا صالح و عمویش ملا محمد تقی مجتهد (شهید ثالث) مشغول تحصیل گردید. در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان سید کاظم رشتی به حساب آمد. عموی کوچکش ملا علی که از این گروه

بود او را در این راه تخریب و تشویق نمود، تا این که باب مراسمات و نامه نگاری بین سید کاظم رشتی و او باز شد و سید او را قره العین یعنی نور چشمی خواند و به این لقب شهرت یافت. وی با پسر عموی خود ملا محمد امام جمعه پسر ملا محمد تقی ازدواج کرد و از او دارای 2 یا 3 فرزند شد. طولی نکشید که در سن حدوداً 29 سالگی در سال 1259 شوهر و فرزندان را ترک کرده و به عنوان این که دستش به استاد سید کاظم رشتی برسد به کربلا رفت ولی وقتی به کربلا رسید با خبر فوت سید کاظم روبرو شد. پس از چندی به بغداد رفت و سپس توسط ملا حسین بشرویه ای به میرزا علی محمد باب راه یافت و باب نیز به او لقب طاهره را داد. حاکم بغداد او و اطرافیان را از بغداد بیرون راند و وی وارد ایران شد و ناچار پس از سه سال وارد قزوین شد و به خانه پدرش ملا صالح آمد ولی مورد اعتراض پدر و عمو قرار گرفت و آنان او را در خانه تحت نظر گرفتند و مانع تماس بابیان با او شدند.

نقشه قتل ملا محمد تقی

ملا محمد تقی پیروان مذهب شیخیه را کافر و زندیق خواند و قره العین را بر رسومی که پیش گرفته بود بر حذر می داشت تا این که بابیان نقشه قتل ملا محمد تقی را طرح کردند. جریان قتل ملا محمد تقی مجتهد (شهید ثالث) در سال 1264 شبی بعد از نصف شب مرحوم ملا محمد تقی که مرجع تقلید قزوین بود برای خواندن نماز شب به مسجد رفت. مسجد خلوت بود. در حال سجده به خواندن مناجات خمس عشر اشتغال داشت، ناگهان چند نفر بابی به مسجد ریختند. نخستین بار نیزه ای به پشت گردن او فرو بردند و سپس نیزه ای به دهان او فرو کردند. او برای رعایت نجس نشدن مسجد به هر زحمتی بود خود را به درب مسجد رساند و بیهوش شد. مردم خبر شدند و او را به خانه اش بردند و پس از دو روز شهید شد. و هم اکنون قبر او در قزوین در کنار شاهزاده حسین - علیه السلام - قزوین به عنوان قبر شهید ثالث معروف و ملجأ حاجتمندان است. و این قسمت در قصص العلماء ذکر شده است. در کتاب کواکب الدریه آیتی نیز به تفصیل ذکر شده و در ذیل آن آمده است: "بعضی گویند: در راه که به مسجد می رفته مورد حمله قرار گرفت و حمله کننده میرزا صالح شیرازی و به قول بعضی ملا عبد الله بوده است".

فرار

پس از قتل ملا محمد تقی قره العین و چند بابی دیگر من جمله حسینعلی (بهاء) و یحیی (صبح ازل) به طرف خراسان رهسپار شدند و در شاهرود در واقعه (بدشت) که پس از این به تفصیل ذکر خواهد شد شرکت کردند. سرانجام پس از واقعه سوء قصد به ناصر الدین شاه قاجار و تحت تعقیب قرار گرفتن

بابیها در سال 1268 یعنی دو سال پس از اعدام باب، قره العین و عده ای که قبلاً دستگیر شده بودند محکوم به اعدام شده و به قتل رسیدند و این هنگامی بود که فرقه بهایی هنوز به وجود نیامده بود و وی بابی از دنیا رفت. سید باب هنگام نوشتن احسن القصص که در تفسیر سوره یونس است و دارای 111 سوره می باشد و در اول هر سوره آیاتی از سوره یوسف در آن عنوان شده است در اغلب سوره ها خطباتی به او داشته مانند سوره 22-23-25-28-30-31-32-33-34-58-76-78-91-93 و ... و در سوره 76 می گوید: **يا قرّة العین ان اللّٰه قد اختارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک من قبل اللّٰه العلی** یعنی ای نور چشم بدرستی که خداوند تو را برای من اختیار کرده پس به آنچه از نزد خداوند تعالی به تو وحی می شود گوش فراده) و این نکته با تلخیص از کتاب جمال ابهی آورده شده است.

آیتی در کتاب کشف الحیل

اما ببینیم آیتی در کتاب کشف الحیل راجع به قره العین چه می گوید. او می نویسد: "بهائیان او را دارای هوش و ذکاوتی مدّش می دانند و قریحه ادبی بدیعی را به او نسبت می دهند اگر چه از فضل و ادب هم تهی نبوده ولی نه تا به این حد. و یکی از اشعاری که به او نسبت می دهند این شعر است: "همه عاشقان شکسته دل که دهند جان به ره بلی لمعات وجهک ألحمت سلاسل الغم و البلاء ولكن این شعر از ملا باقر صحبت لاری است و تخلص او چنین است: "بنشین چو صحبت و دمبدم" که حضرات می خوانند "بنشین چو طوطی و دمبدم" در حالی که تخلص قره العین طوطی نبوده است و صحبت لاری در احیان طلوع باب در گذشته و مقدم بر قره العین بوده و تنها غزلی که می شود به او نسبت داد این غزل است: شرح دهم غم تو را نکته به نکته موبه موگر به تو افتدم نظر چهره به چهره روبرو خانه به خانه در بدر کوچه به کوچه کوبه کو از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام غنچه به غنچه گل به گل لاله به لاله بوبه بوگرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت دجله به دجله یم به یم چشمه به چشمه جوبه جومی رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پوبه پو مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان صفحه به صفحه لابلای پرده به پرده توبه تو در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا در کتاب کواکب الدریه که آن نیز نوشته عبدالحسن آیتی است (که در صفحات بعد به شرح زندگی او خواهیم پرداخت) یکی از مناجاتهای طاهره قره العین آمده است که این گونه شروع می شود: "اللّٰه هو الاعز الرفع الجیب" ثنائیات مزیئات از حقایق اهل حقیقت در شعشعه و ضیاء و بهائیان منیرات از ذوات ارباب محبت در لمعات و بهاء آفرین بر جان آفرینی که سوای او نیست تا آن که او را آفرین گوید و تحسین بر خالق تحسینی که او سزد او را تحسین نماید. ای جان آفرینی که به خودی خودت خداوندی. خدایی و یا بدیعی که بدع را از روی خود نمایی نظری

تمام بر اهل ولایت بالتمام و صطلی از صطلات غمام بر اهل نظام. الهی مشاهده می‌نمایم بعین العیان که ایشان مطهر از کل ما سوی آمدند و ملاحظه می‌فرمایم که قابل عطیات کبری شدند. الهی عطیه نازل از مصدر قدرتت الیوم سرّ ربوبیت است و آنچه قابل اعضای الهیه است آن عین الوهیت است. الهی مشاهده می‌نمایم که در حقیقت مقدسه ای در بروز و ملاحظه می‌فرمایم که در حقیقت نقطه ای در ظهور. الهی بهجت لایق عطای سرمدی و آن که دلیل اویم قابل عطای احمدی. الهی صلوات تونازل بر بهائیان بهیئنه و زمیرات سرمدیه ... بعزتت که نقصی در هیکل امر مبرمت در بدء وجود او نبوده و طرئی بر وجه حکم احکمت از یوم ازل نازل نا نموده ... الهی باید که براندازی حجاب را از وجه باقی دیمومی و باید پشایی ذرات سحاب را از طلعت قیام قیومی تا آن که اهل حقیقت از مرکز واحده به اجتماع برآیند و سرّ دعوت را اظهار، امنیت خود ابراز فرمایند. ای ملک و هابی که لم یزل فواره قدرتت در رشحان و لایزال عین عنایت بر اهل تبیان در جریان اشهد که مدمدام از نزدت نازل و آری که سرتوصیل و دادم از حضرتت و اصل ... الخ" و این گونه مناجاتها در کتب باب و بهاء زیاد دیده می‌شود که معمولاً از يك سبك و روش در آنها استفاده شده است که دارای کلماتی مبهم و در بعضی جاها بدون معنی می‌باشد.

اولین فرمان

اولین فرمان سید علی محمد و آغاز درگیریها سید علی محمد پس از ادعای بابیت ظاهرا عازم مکه شده و پس از بازگشت از مکه به بوشهر وارد گردید و اولین فرمان خود را صادر نمود چنانچه در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی آمده است: "باب در مراجعت از مکه در بوشهر چند روزی اقامت کرد، دستوراتی به قدوس (محمد علی بابکی یکی از گروندگان باب) در رساله ای به نام خصایل سبعة داد که آن را به شیراز ببرد که از جمله دستورات این بود: (بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه جمله اشهد انّ علیاً قبل نبیل - که به حساب اجد نبیل 92 است و محمد هم 92 - باب بقیة اللّه را اضافه کنند)... و آیتی نیز در کواکب الدریه می‌نویسد: "باب نزد خانه کعبه داعیه خود را علنی نموده بدین نغمه بدیعتاً تغنی نمود: **"انا القائم الذی تنتظرون"** من همان قائم هستم که انتظار او را می‌کشید." و در کتاب ظهور الحق می‌نویسد: "سید باب به عبد الخالق یزدی می‌نویسد: **"انا القائم الذی کنتم بظهوره تنتظرون"** در اثر این ادعاها و ظاهر کردن چنین کلماتی سید علی محمد تحت تعقیب حکومت بوشهر قرار گرفت.

توبه نامه باب

پس از دستگیری او را روانه شیراز کردند تا در حضور علما در مسجد وکیل و در حضور امام جمعه شیراز دعای خود را انکار نمود. کتاب تلخیص تاریخ نبیل زندی و واقعه را چنین توصیف می‌کند: "حضرت باب در حضور امام جمعه روبه جمعیت کرد و گفت: "لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند، لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیاء الهی بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امیر المؤمنین - علیه السلام - و سایر ائمه اطهار بداند." و همچنین در مجلدات آخر روضة الصفا هدایت این گونه می‌نگارد: "روی او را سیاه کردند و به مسجد وکیل بردند و او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ امام جماعت را بوسید و استغفار کرد." ولی در رساله سیاح که نوشته عباس افندی (عبد البهاء) است به صورت مجمل چنین وارد شده است: "بر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید." سفر سید علی محمد به اصفهان و روانه کردن او به تهران پس از آن که در مسجد وکیل شیراز توبه نامه خود را ابراز داشت.

فرار توسط حاکم اصفهان

چون توجه زیادی نسبت به مراقبت از او نمی‌شد با تماس مخفیانه ای با حاکم اصفهان که شخصی به نام منوچهر خان گرجی بود از شیراز گریخته و به اصفهان رفت و ادعای سابق خود را ادامه داد. و اما درباره منوچهر خان، مهدی قلی خان زعیم الدوله تبریزی در کتاب باب الابواب چنین می‌نویسد: "ظاهراً مسلمان شدند و در باطن بدین مسیحی خود باقی بودند، چنین است شیوه اکثر مسیحیانی که در امور دول اسلامی دخالت می‌کنند، برای رسیدن به مطلوب خود و گرفتن انتقام خونهایی که از نژاد آنان بدست مسلمین ریخته شده است و ریختن تخم فتنه و فساد در میان مسلمین ظاهراً مسلمان می‌شدند و در حقیقت جاسوس دول مسیحی و شمشیر برنده و آلت کوبنده دست آنها هستند ولی امراء اسلام از آنها غافل و به مکر و حيله آنان جا هلند، این حقیقتی است که از مراجعه و تتبع تاریخ دولتهای اندلس و عثمانی معلوم می‌شود." از تاریخ چنین بر می‌آید که منوچهر خان (معتد الدوله) و برادرش که هر دو از مسیحیان بودند در ظاهر از دین خویش برگشته و اظهار مسلمانان کردند و پستهایی را به خود اختصاص دادند و این مطلب را میرزا جانی کاشانی در نقطه الکاف چنین می‌نگارد: "خلاصه آن که مرحوم معتد الدوله جان و مال و ایمان خود را در راه آن سلطان ممالک (سید علی محمد) داد اما ایمانش را به این معنی که ظاهراً اگر چه قبول اسلام نموده بود ولی چونکه به سر اسلام بر نخورده بود لهذا سرًا هم از دین قبلی خود (مسیحیت) منقطع نگردیده." و اما این که چگونه او و برادرش به این پستها حائز آمدند را (کینیاز دالگورکی) سفیر کبیر روسیه در ایران در عصر قاجار در اعترافات خود که در

مجله شرق به عنوان يك نفر سياسي روحانی در اوت 1924 و 1925 چاپ شد این گونه توضیح می دهد:

"بجدی نفوذ ما در دربار ایران زیاد شد که هر چه می خواستیم می کردیم و بجدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضر مرا دعوت می کردند، من هم واقعاً مثل آخوندهای صاحب نفوذ در امور دخالت می کردم ... باری هر يك از وزرا و امرای دولتی که مناسبات آنها با ما خوب بود صاحب شغل خوب می شدند. حکومت فارس که با فیروز میرزا بود به منوچهرخان معتمد الدوله واگذار و پشتکاری فارس به او شد. و الله وردی بيك گرجی که محرم بود مهرداد همایونی گردید." و در نوشته هایش راجع به آمدن سید علی محمد به اصفهان این طور می نویسد: "همین که به من اطلاع رسید که (باب) وارد اصفهان شده يك نامه دوستانه به معتمد الدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید (باب) را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است! از او نگهداری کنید. الحق معتمد الدوله چندی از او خوب نگهداری کرد." در این هنگام طرفداران سید علی محمد به بهانه حمایت از او در چند شهر دست به آشوبهایی زدند و موجب درگیریهایی با شیعیان شدند، بنابراین حکومت وقت به منوچهرخان اعلام نمود که سید را دستگیر کرده و به تهران روانه کند و او نیز با حيله خاصی سید علی محمد را از اصفهان خارج کرده و ظاهرآ به تهران روانه کرد ولی باز مخفیانه او را به اصفهان برگرداند و شش ماه در عمارت خورشید از او حفاظت کرد. در تاریخ نبیل زرنندی حيله منوچهر خان را به این صورت توضیح می دهد: "پانصد سوار را مأمور کرد با حضرت باب! هنگام غروب آفتاب از اصفهان خارج شوند و به تهران عزیمت نمایند. ضمناً به رئیس سواران دستور داد که پس از طی هر فرسنگی صد سوار را به اصفهان برگرداند و از بیست نفر آخر ده نفر را که مورد اعتماد هستند نگه دارد و ده نفر دیگر را برای جمع آوری مالیات مأمور کند و آن ده نفر باقی مانده که مورد اعتماد بودند از راه غیر معمولی به طوری که کسی نفهمد باب را به اصفهان برگردانند و طوری بیایند که قبل از طلوع صبح وارد شهر بشوند." ولی این وضع به زودی دگرگون شد و با فوت منوچهرخان حاکم جدید تصمیم گرفت که سید علی محمد را روانه تهران کند، دالگورکی با اظهار تأسف از این جریان می نویسد: "از بدبختی سید، معتمد الدوله مرحوم شد! بیچاره سید را گرفتند و به تهران روانه کردند، من هم بوسیله میرزا حسینعلی (بهاء) و میرزا یحیی (صبح ازل) و چند نفر دیگر در تهران هوو و جنجال راه انداختیم که صاحب الامر را گرفته اند لذا دولت او را از کنار گرد روانه رباط کریم نموده و از آن جا به ماکو بردند ولی دوستان من آنچه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه انداختند."

ادامه دارد...